

دو فصلنامه علمی - تخصصی علامه
سال دوازدهم - شماره پیاپی ۳۶
بهار و تابستان ۹۱

نکته‌ای ناگشوده در بیتی از حافظ*

احمد شوقی نوبر**

الهام باقریان بستان‌آباد***

چکیده

حافظ بدون تردید شاعری نکته‌پرداز است؛ تا جایی که کمتر بیتی از او توان یافت که عاری از اندیشه‌ای دقیق یا اشاره‌ای ظریف باشد. از این رو لازمه‌ی حافظ پژوهی، نکته‌سنجی و داشتن دقت نظر و ژرفنگری در اشعار اوست. با همه تلاشهایی که اهل قلم در بیان ظرائف و دقائق شعر حافظ به عمل آورده‌اند، باز هم در بعضی از ابیات نکته‌ای باریک موجود است که با توجه به بعضی قرائن موجود، مدتظر خواهی در سرودن شعر بوده ولی به علت نهایت ظرافت از نظرها به دور مانده است. از این قبیل موارد نکته‌ای دقیق است که از تناسبات دو اصطلاح عرفانی "حال" و "مقام" بر می‌خیزد و بیان آن عنوان بحث ما در این گفتار است.

واژگان کلیدی: راز، پرده، رند، زاهد، حال و مقام.

* تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۶/۱۰

** استاد گروه ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی ahmadshowghyNobar@yahoo.com

*** مربی گروه ادبیات دانشگاه پیام نور

مقدمه

بیتی که مورد بحث ماست در اغلب نسخه های چاپی از دیوان حافظ، بی هیچ اختلافی به صورت زیر ضبط شده است:

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
 رک: (قزوینی / غنی، ۱۳۲۷: ۶)، (خانلری، ۱۳۶۲: ۳۰)، (عیوضی، ۱۳۷۶: ۲۵)، (نیساری،
 ۱۳۷۱: ۷)، (خرم‌شاهی، ۱۳۷۵: ۸)، (سایه، ۱۳۷۲: ۸۸)، (انجوی، ۱۳۷۶: ۸)، (فرزاد، ۱۳۷۹: ۶)،
 (پژمان، ۱۳۷۷: ۱۵۷).

شارحان اشعار حافظ به تعریف و توضیح بعضی از اصطلاحات و نکات بیت مورد بحث مبادرت کرده‌اند، که ذیلاً نقل می‌کنیم:

حال:

معینی که از سوی خدا به دل پیوندد، بی‌آنکه بنده را در کسب یا دفع آن از خود اختیاری باشد، و غروض آن نتیجه صفای دل و ذکر یا عملی صالح است و گاهی فضل حق است بدون تقدّم ذکر یا عملی، واردی که به دل رسد از قبیل خوشی و اندوه یا قبض و بسط و دیر نیاید. بنا بر عقیده جنیدیان که دوام حال روا نمی‌دارند آنچه در نتیجه صفا ذکر به دل پیوندد و پایدار ماند، بنا بر نظر کسانی که به دوام احوال معتقد بوده‌اند، آنچه دل بدان متحقّق باشد اعمّ از حال یا مقام، یعنی مواهب و مکاسب، مقابل:

"قال" رک: (فروزانفر، ۱۳۸۶: ۱: ۲۳۹)، و (هروی، ۱۳۶۹: ۱: ۳۶).

در حافظ نامه از قول شفیعی کدکنی آمده است که در این بیت بین "حال" و "مقام" - هر دو به عنوان اصطلاح عرفانی - و نیز پرده و مقام از نظر موسیقایی، ابهام تناسب برقرار است (خرم‌شاهی، ۱۳۷۲: ۱: ۱۴۰).

سودی اصطلاح حال را در معنی عادی خود گرفته، و "عالی مقام" را تعبیر به عاشقانی کرده است که عمر خود را در عشق جانان صرف کرده و طریق عشق و محبت را اختیار نموده‌اند و در نتیجه سرّ جانان را به کسی افشا نمی‌کنند. رک: (سودی، ۱۳۴۷، ۱، ۶۲). مؤلف "درس حافظ" نیز مثل سودی، حال و مقام را در بیت مورد بحث در معنی لغوی و غیر صوفیانه دانسته، و متذکر شده است که "زاهد عالی مقام" لحن طنز دارد. رک: (استعلامی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸۶).

رند و رندی:

اهل تحقیق در شعر حافظ مفاهیم مختلف به رند و رندی نسبت داده‌اند، از قبیل: مست و عاشق بودن (سودی، ۱۳۴۷، ۱، ۶۲)؛ قسمت ازلی و سرنوشت ازلی بودن، اهل خوشدلی و خوشباشی بودن، می‌خواره و اهل خرابات بودن، نظر باز و شاهد باز بودن، در نقطه مقابل زاهد قرار داشتن، دشمن تزویر و ریا بودن، قلندر بودن، ملامتی و منکر نام و ننگ بودن، هنری دیریاب بودن، به ظاهر گدا ولی در حقیقت اهل جاه و والا مقام و رستگاری بودن؛ (خرم‌شاهی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۴۰۹-۴۱۳). رند: محیل، زیرک، بی‌باک، لاابالی، بی‌قید، (غنی، ۱۳۶۶: ۱۵۶).

مزارعی کتابی مستقل درباره "مفهوم رندی در شعر حافظ" نوشته و از دیدگاه‌های مختلف بدان نگریسته و در پایان تصویری توصیفی از آن ارائه کرده است که بعضی از آن اوصاف چنین است: رندی حافظ که فاصله میان مسجد و میخانه را در می‌نوردد و شامل تجلیل از حق و حقیقت و الهی شمردن عشق، تمجید از عیاری در مقابل تقوای ریاکارانه و در حکم سلاحی برای مبارزه با ریاکاری است و رند در اوج آزادگی و آزاد از رنگ تعلق و بری از صلاح و توبه و تقوا است. عشق او میان عشق به زیبا

رویان و عشق به حق - تعالی - در نوسان است. رند لذت جویی عیار پرخاشگر بر محدودیت های اعمال شده از سوی روحانیت ریاکار است که محتسب مجری آن بود (مزارعی، ۱۳۷۳: ۱۵۳). در کتاب "حافظ؛ عاشقی رند و بی سامان" پس از بحثی درباره رند و رندی، تعریفی بر رند ارائه شده، که ذیلاً نقل می کنیم: «رند کسی است که عاشق، پاکباز، بلاکش، لالابالی، شادخوار، بدنام، زیرک و موقع شناس و منکر و منتقد زهد ریا، و صلاح و تقوا باشد؛» (شوقی نویر، ۱۳۸۴: ۱۳۸).

حال و مقام:

در هیچ کدام از شروحنی که بر دیوان حافظ نوشته اند به نکته مورد نظر، که از ارتباط حال و مقام و بر می خیزد، اشاره ای نشده است؛ از این رو برای اثبات این مدعا از میان آنها به نقل سه قول بسنده می کنیم: سودی در کنار توضیحاتی درباره "حال" و "عالی مقام" - که پیشتر نقل شده - بیت را چنین معنی کرده است: «اسرار پشت پرده یا اسرار درون پرده یعنی اسرار نهانی را از عشاق مست پرس زیرا این حال، حال زاهد عالی مقام نیست، یعنی آگاهی از رموز و اسرار پشت پرده کار زاهد نیست» (سودی، ۱۳۴۷، ج ۱: ۶۲).

در شرح غزل های حافظ، "حال" در معنی عرفانی، ولی "مقام" در معنی عادی و غیر عرفانی (جاه، منصب) گرفته شده و در معنی و توصیف بیت آمده است: «اسرار درون پرده را از رندان مست و لالابالی پرس، زیرا صوفی عالی مقام چنان حالی ندارد که اسرار را بدانند... عالی مقام به طعنه صفت صوفی آمده، زیرا اینکه او خود را چنین می پندارد و این تصور با حال داشتن جور نمی آید زیرا مقتضای حال، بی نیازی از مقال و مقام است» (هروی، ۱۳۶۹: ۳۶).

مؤلف شاخ نبات نیز مانند هروی حال را در معنی عرفانی، و مقام را در معنی عادی کلمه گرفته و در معنی بیت گفته است: "اسرار پنهانی را از رندان مست پیرس، زیرا زاهدان به ظاهر عالی مقام که حال و ذوق مستی ندارند از این رازها بی‌خبرند. عالی مقام: به طعنه صفت زاهد آمده است و مراد اینکه او خود را چنین می‌پندارد و این تصور با حال داشتن تناسبی ندارد؛ زیرا حال عارفان جدا از مقام و منزلت است (برزگر خالقی، ۱۳۸۲: ۲۱).

بحث و بررسی

با آنکه "حال" و "مقام" محور اصلی بحث ماست، و با بیان آن دو اصطلاح، نکته پنهان در بیت گشوده خواهد شد ولی توضیح بعضی از واژگان بیت - از قبیل راز، پرده، رند، و زاهد که در ارتباط با آن دو اصطلاح قرار می‌گیرند- ولو به اختصار ضروری می‌نماید، از این رو بجاست که برای فزونی فایده، شرحی مختصر درباره این کلمات از دیدگاه حافظ بدهیم و آنگاه به بیان آن دو اصطلاح، و نکته پنهان پردازیم.

راز

کلمه فارسی، معادل با "سر" در عربی، به معنی مطلب پوشیده و امر پنهان است. خواجه حافظ از رازها و اسرار گوناگون، از جمله از راز دهر، سرّ غیب (= راز درون پرده) سرّ قضا، سرّ حکمت، سرّ اختران، سرّ دانه‌ای که رهن آدم شد، سرّ سویدای دل، سرّ می فروش، سرّ عشق؛ سخن به میان می‌آورد، و در این میان، سرّ عشق بیش از دیگر اسرار ذهن خواجه را به خود مشغول می‌دارد. وی در این تکاپوی ذهنی، "عشق و مستی" را رازی می‌یابد که نباید بر نامحرمان گشوده شود؛ زیرا آنان چیزی از آن درک نخواهند کرد و تلاش گوینده در بیان آن اسرار به جایی نخواهد رسید و در نتیجه

در دل ایشان چیزی جز کینه و انکار نسبت به صاحبان اسرار به بار نخواهد آمد؛ چنان که پیر مغان، پیر حافظ، آنجا که با تلمیح از راز معما گونه و دشوار فهم "گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است" با حافظ سخن می‌گوید، یادآور می‌شود که این اسرار را نباید بر کسی فاش کرد، وگرنه افشا کننده راز را فرجامی جز فرجام کار حلاج در انتظار نخواهد بود:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی
(حافظ، ۱۳۲۷: ۳۰۲)

غم حیب نهران به ز گفتگوی رقیب که نیست سینۀ ارباب کینه محرم راز
(همان: ۱۷۵)

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
(همان: ۹۷)

پیر مغان با تلمیح، خواجه را برای دست یافتن به راز درون پرده، توجه به "قدح باده" (نماد عرفان عاشقانه)، و "دل" (جلوه گاه اسرار الهی) می‌دهد و خواجه در می‌یابد که در این راه جز از عشق و توجه به دل، از هیچ کس و هیچ چیز کاری ساخته نیست زیرا همه با مطلوب او بیگانه، و از گمشدگان لب دریای عشقاند:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کو به تایید نظر حلّ معما می‌کرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست واندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد
(همان: ۷۳)

از دیدگاه حافظ، زاهدان و مشایخ خانقاه بدان مناسبت محروم از سلوک راه عشق و کشف اسرار نهانند که عاشق و اهل خدا نیستند، از این‌رو خواجه با حسرت روی از خانقاه بر می‌تابد و سر از میکده‌ها و محضر پیر مغان بر می‌آورد و جام می‌مغانه با مغان می‌زند، و چون در آن آستانه در دولت و فتوحات غیبی بر او گشوده می‌شود، تصمیم می‌گیرد که ترک خاکبوسی آن در نکند:

سر ز حسرت به در میکده‌ها بر کردم چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود
(همان: ۱۴۲)

در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی جام می‌مغانه هم با مغان توان زد
(همان: ۱۰۵)

آن روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگه پیر مغان شدم
(همان: ۲۱۹)

حافظ جناب پیر مغان جای دولتست من ترک خاکبوسی این در نمی‌کنم
(همان: ۲۴۳)

پرده:

«پرده» از جمله کلماتی است که خواجه حافظ با آن مضامین مختلف پرداخته و اصطلاحات گوناگون ساخته و معانی مختلف اراده کرده است که بیان همه آنها از مجال این مقاله بیرون است لذا به اشاره‌ای در مورد بعضی از آنها بسنده می‌شود:

۱- "درون پرده" یا "پس پرده" کنایه از عالم غیب، چنان که در بیت زیر و نیز

بیت مورد بحث در این معنی به کار رفته است:

نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل تو پس پرده چه دانی که خوبست و که زشت
(حافظ: ۱۳۲۷: ۵۶)

۲- پرده، معادل حجاب در عربی، در اصطلاح عرفا، هر چه میان مطلوب و طالب حایل گردد:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

(همان: ۹۷)

۳- کنایه از عالم غیب با ایهام تناسب به معنی موسیقایی آن یعنی نوا، به قرینه "راه":

مُردَم در این فراق و در آن پرده راه نیست یا هست و پرده‌دار نشانم نمی‌دهد

(همان، ۱۵۵)

۴- در معنی مطلق آهنگ موسیقی:

چنگ در پرده همین می‌دهد پند ولی وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی

(همان: ۳۱۹)

۵- در معنی آهنگ موسیقی با ایهام به پرده ای که در مجلس بزم می‌آویختند، و مطرب در پس آن آهنگ می‌نواخت:

چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب که رفت عمر و هنوزم دماغ پر زخواست

(همان، ۱۷)

خواجه ترکیبات اضافی بسیار از "پرده" در معنی حجاب ساخته است، مانند پرده پندار، پرده عصمت، پرده زلف، پرده غیب، پرده شام، پرده اسرار، پرده تقوا، پرده گلریز هفت خانه چشم، و پرده سماع؛ که به جز دو مورد اخیر- که هر دو اضافه تخصیصی است- بقیه موارد اضافه تشبیهی می‌باشند که پرده در آنها مشبه به واقع شده و در هر کدام، چیزی به لحاظ پوشیدگی یا پوشانیدن و پنهان داشتن تشبیه به پرده شده است. رک: (شوقی، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

رند:

رند؛ این شخصیت اسطوره‌ای و برکشیده و محبوب حافظ - با همه تلاشهایی که حافظ پژوهان در معرفی اش به عمل آورده اند و نمونه‌هایی از آنها ذکر شد - قابل تعریف نیست، زیرا قابل احاطه نیست و مفهومی همه زندگی، جهان بینی، شعر و هنر و عواطف خواجه حافظ را که خود را رند و شعرش را شعر رندان می‌خواند، در بر می‌گیرد:

عاشق و رند و نظر بازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
(حافظ، ۱۳۲۷: ۲۱۲)

همچو حافظ به رگم مدعیان شعر رندانه گفتنم هوس است
(همان، ۳۱)

در روزگار ما، گروه و تپیی از مردم نیستند که آراسته به صفات و مکارم اخلاقی رندان عصر حافظ باشند تا رندان را به آنان مثل بزینم، ولی اگر آئین عیاری با آن تشکیلات دوباره احیا شود، و روشنفکران روزگار ما بدان آئین جوانمردان درآیند و آراسته به هنر نمایی‌ها، لابلالیگری‌ها و بی‌قیدی‌های ایشان گردند، می‌توانیم آنان را نماد و نمودی از رندان عصر حافظ بدانیم. یعنی رندی آمیزه‌ای از عیاری و روشنفکری است. در مورد عیاری رک: (هانری کربن، ۱۳۸۳: بخش آئین جوانمردی).

زاهد:

از شخصیت‌های مورد انتقاد خواجه حافظ و در قطب مخالف رندان است. خلق و خوی زاهد از بسیاری جهات شبیه صوفی است مثلاً ریاکاری، ملامت کردن رندان،

شرابخواری پنهان، عجب و زهد خشک؛ و در بیت سوم از شواهد زیر مثل صوفی خرقه پوش معرفی شده است:

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت عاقلاً مکن کاری کاورد پشیمانی
(حافظ، ۱۳۲۷: ۳۳۴)

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
(همان: ۵۶)

نه به هفت آب که رنگش به صدآتش نرود آنچه باخرقه زاهد می انگوری کرد
(همان: ۹۶)

یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید دود آهیش در آینه ادراک انداز
(همان: ۱۷۹)

و زهد یکی از مقامات عرفان و تصوف است مثلاً در اللمع و نیز در مصباح الهدایه، مقام سوم است. رک: (سراج ۱۳۸۲: ۱۰۰؛ کاشانی، ۱۳۶۷: ۳۷۳). و در شرح التعرف مقام دوم است. رک: (مستعلی بخاری، ۱۳۶۵، ربع ۳: ۱۲۱۹)؛ و زاهد از صوفیه کسی است که متمکن در مقام زهد باشد. بنا به شواهدی چند از دیوان حافظ، از جمله بیت مورد بحث (حال درون پرده رندان مست پرس / کاین حال نیست زاهد عالی مقام را) و بیت:

بی خبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف
(حافظ، ۱۳۲۷: ۲۰۰۱)

می‌توان گفت که زاهدان نیز مثل صوفیه ادعای کرامات و مقامات و دانستن اسرار غیب داشتند، ولی رندان این گزافه گوییهای ایشان را به سُخره می‌گرفتند، و حافظ خود نه مقامات ایشان را باور داشت و نه کراماتشان را:

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هرسخن جایی و هر نکته مکانی دارد
(همان: ۸۵)

چندان که زدم لاف کرامات و مقامات هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد
(همان: ۷۵)

نکته ناگشوده در بیت:

«حال» در لغت به معنی حالت انسان، و آنچه انسان بر آن است از وضع و حال و نیز به معنی وقتی که تو در آن هستی، و مذکر به کار می‌رود. جموش: احوال، و احوله (فیروزآبادی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۵۳۳، نقل به ترجمه).

«حال» نزد عارفان معنایی است از قبیل طرب، حزن، قبض، بسط، و یا هیأتی که بدون تصنع و جلب و کسب وارد قلب سالک می‌شود و ظهور صفات نفسانی زایل می‌گردد؛ چه بعد از آن حالی شبیه به آن پدید بشود و چه نشود. حال هرگاه دوام یابد و ملکه شود مقام خوانده می‌شود؛ بنابراین احوال مواهب هستند، و مقامات مکاسب؛ احوال از چشمه جود سرچشمه می‌گیرند، و مقامات با بذل مجهود حاصل می‌گردند. (جرجانی، ۱۴۰۸: ۸۱، نقل به ترجمه).

با این همه عده‌ای از صوفیه معتقد بر دوام و بقای احوال هستند و می‌گویند اگر باقی نباشد و از پس یکدیگر بیاید لوائح است که ناگهان چون برقی بجهد و برود و صاحب آن هرگز بدان نرسد و چون این صفت دوام یابد آن را حال خوانند. رک: (قشیری، ۱۳۷۴: ۹۲).

عروض حال غالباً از صفای دل و کثرت ذکر یا از اعمال صالح و یا گاهی از فضل حق - تعالی - است بی هیچ تقدّم ذکری یا عملی.

«مقام» در لغت به معنی محلّ ایستادن و در اصطلاح صوفیه توقّف بنده در پیشگاه خداست در انجام عبادتها، مجاهدات، ریاضات، و بریدن از خلق و پیوستن به خدا. مقامات عرفان شامل توبه، پرهیزگاری، زهد، فقر، صبر، رضا و توکل و مانند آنها هستند. رک: (سراج، ۱۳۸۲: ۹۷).

کشف و شهودی که با عارض شدن حال بر سالک دست دهد - به علت ناپایدار بودن حال - با ظهور صفات بشری زایل می‌گردد، و اگر آن حال یا شبیه آن بنا بر عللی از منبع جود منقطع گردد، سالک برای همیشه از آن موهبت محروم می‌شود، ولی اگر سالک با مجاهدت و ریاضت به مقام شهود برسد، وقوف بر بعضی از اسرار غیب بر حسب تمکن در آن مقام، او را دائمی می‌گردد. بدین مناسبت است که مولانا مکاشفات حاصل از حال را - که به همه صوفیه اختصاص دارد - به جلوه موقتی عروس برهمگان مثل می‌زند و مکاشفات ناشی از مقام را - که نادر و مخصوص خواص از ایشان است - بر خلوت عروس با شاه:

حال چون جلوه است از آن زیبا عروس	وین مقام آن خلوت آمد با عروس
جلوه بیند شاه و غیر شاه نیز	وقت خلوت نیست جز شاه عزیز
جلوه کرده عام و خاصان را عروس	خلوت اندر شاه باشد با عروس
هست بسیار اهل حال از صوفیان	نادرست اهل مقام اندر میان

(مولوی، ۲۵۳۶: ۷۱)

در بیت مورد بحث (حال درون پرده ز رندان مست پرس/ کاین حال نیست زاهد عالی مقام را) براساس سیاق عبارات و تناسب کلمات و با توجه به توضیحاتی که گذشت می‌توان نکات زیر را پنهان دانست:

۱- مراد از "راز درون پرده"، راز پنهان در عالم غیب است.

۲- اصطلاح "رندی" - که مفهوم آن همه اندیشه، شعر، سلوک معنوی و زندگی مأمول خواجه را در بر می‌گیرد- به علت داشتن معانی گسترده غیر قابل تعریف است، و در جامعه امروز ایران نمی‌توان ویژگیهای فردی و اجتماعی گروهی را شبیه خصوصیات رندان دانست، ولی در یک کلام می‌توان گفت: رندی آمیزه‌ای از عیاری و روشنفکری است.

۳- "حال" و "مقام" در بیت مورد بحث به قرینه "وقوف بر راز درون پرده" بی‌هیچ تردید اصطلاح عرفانی است؛ زیرا سالک آنگاه به بعضی از اسرار عالم غیب واقف می‌گردد که یا فضل الهی بر اثر داشتن صفای دل و اعمال صالح، حالی از احوال قلبی در او پدید آورد، و یا از لطف مجاهدت و ریاضت در مقامی از مقامات طریقت تمکن یابد.

۴- حال به عقیده اکثر صوفیه ناپایدار است و اگر دوام پیدا کند تبدیل به مقام می‌گردد.

۵- مقام به علت دوام و استمرار برتر از حال است، و در نتیجه کشفی که بر سالک دست می‌دهد در مقام پایدار است، و در غروض حال ناپایدار است.

۶- خواجه حافظ نیز معتقد بر دوام مقام و ناپایداری حال و همین طور رجحان مقام بر حال است.

۷- زاهد مثل صوفی ولی نه به اندازه او، از شخصیت‌های منفور خواجه حافظ و در قطب مخالف رندان است، و گاهی در خرقه پوشی که نشانه ظاهری زهد است، با او یکی می‌گردد. وی به علت ریاکاری، شرابخواری پنهان، ادعای مقامات با همه ناپاک دلی، و در افتادن با رندان و داشتن عجب و غرور، مثل صوفی هدف طنز و انتقادهای تند خواجه حافظ قرار می‌گیرد.

۸- میان "حال" و "مقام" صنعت تناسب هست؛ هر دو اصطلاح عرفانی است؛ و میان "پرده" و "مقام" در غیر معنی مقصود ایهام تناسب هست. هر دو در غیر معنی مراد، اصطلاح موسیقایی است؛ و میان "رند" و "زاهد" تضاد هست. «راز درون پرده» کنایه از راز نهان است. «عالی مقام» استعاره تهکمیّه از پست مقام می‌باشد.

۹- بالاخره نکته مورد نظر خواجه حافظ در این بیت آن است که زاهد به دروغ دم از مقاماتی می‌زند که نه تنها از آن، بلکه از حال قبلی آن نیز - که مبدأ و منشأ چنان مقامات است - بی نصیب می‌باشد. علت بی‌بهره بودنش از حال در آن است که حقّ - تعالی - افضال معنوی خود را بر کسانی بذل می‌کند که صاحب صفای دل یا اعمال صالح باشند، و او نه صفای دل دارد و نه عمل صالح.

نتیجه گیری

گاهی در اشعار حافظ به نکته‌ای بر می‌خوریم که به تأیید قرائن موجود مورد توجه خواجه حافظ در سرودن شعر بوده ولی به علت نهایت ظرافت از نظر حافظ پژوهان به دور مانده است؛ از آن جمله نکته ای باریک در بیت زیر است که در همه نسخه های خطی - تا آنجا که ما دسترس داشتیم - به همین صورت ضبط شده است:

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

نکته مورد نظر از تناسبات دو اصطلاح عرفانی "حال" و "مقام" بر می‌خیزد. به عقیده اغلب عرفا "حال" معنایی ناپایدار است که بدون کسب و تصنّع بر اثر صفای دل یا اعمال صالح در دل سالک پدید می‌آید، و اگر دوام بیابد تبدیل به مقام می‌گردد، و "مقام" توقّف بنده در پیشگاه خداست در انجام عبادتها، مجاهدتها، ریاضتها، و بریدن از خلق و پیوستن به خدا. از غروض حال و نیز تمکن در یک مقام، کشف و

شهود بر سالک دست می‌دهد و حقایق پنهان بر او روشن می‌گردد جز آن که کشف و شهود ناشی از عارض شدن حال، موقتی و بی ثبات است و ممکن است با انقطاع آن حال از سالک منقطع گردد ولی همان کشف و شهود - یا هر کشف و شهود عاید شده دیگر - برای صاحب مقام دائمی است مگر اینکه صاحب مقام بنا به علت یا عللی از آن مقام تنزل بیابد، و اما نکته ای که حافظ در این بیت در کار کرده این است که ادعای زاهد در مورد رسیدن به مقام عالی و دائمی کشف و شهود، لافی گزاف بیش نیست، زیرا او نه تنها با ریاضت و مجاهدت به هیچ مقام از مقامات معرفت نرسیده بلکه به علت عدم صفای دل از فضل الهی در داشتن حال اولیة مقامات نیز بی نصیب بوده است از این رو راز عالم غیب را باید از رندان مست - که اهل کشف و شهودند - پرسید نه از زاهدان پرمدعای بی‌خبر از حال و مقام.

منابع

- استعلامی، محمد (۱۳۸۶)؛ درس حافظ، تهران، نشر سخن.
- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۸۲)؛ شاخ نبات، تهران، نشر زوار.
- جرجانی، شریف علی بن محمد (۱۴۰۸)؛ التعریفات، بیروت، لبنان. نشر دارالکتب العلمیه.
- حافظ، شمس الدین (۱۳۷۶)؛ دیوان، تصحیح انجوی شیرازی، تهران، نشر جاویدان.
- _____ (۱۳۷۷)؛ دیوان، تصحیح حسین پژمان بختیاری، تهران، نشر فروغی.
- _____ (۱۳۶۳)؛ دیوان، تصحیح پرویز، ناتل خانلری، تهران، نشر خوارزمی.
- _____ (۱۳۷۵)؛ دیوان، تصحیح بهاء الدین خرمشاهی، تهران، نشر نیلوفر.
- _____ (۱۳۷۳)؛ دیوان، تصحیح سایه (امیر هوشنگ ابتهاج)، تهران، نشر توس.
- _____ (۱۳۷۶)؛ دیوان، تصحیح رشید عیوضی، تهران، نشر صدوق.
- _____ (۱۳۷۹)؛ دیوان، تصحیح مسعود فرزاد، تهران، نشر سینا نگار.
- _____ (۱۳۲۷)؛ دیوان، تصحیح قزوینی/غنی، تهران، نشر زوار.
- _____ (۱۳۷۱)؛ دیوان، تصحیح سلیم نیساری، تهران، نشر خود مؤلف.
- خرمشاهی. بهاء الدین (۱۳۷۲)؛ حافظ نامه، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- سراج. ابونصر (۱۳۸۲)؛ اللمع فی التصوف، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی مجتبی، تهران، نشر اساطیر.
- سودی (۱۳۴۷)؛ شرح سودی بر حافظ، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران، نشر زرین.
- شوقی نوبر، احمد (۱۳۸۴)؛ حافظ عاشقی رند و بی سامان، تبریز، نشر شایسته.

- غنی، قاسم (۱۳۶۶)؛ *یادداشت‌های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ*، تهران، نشر محمدعلی علمی.
- فرزانه، بدیع الزمان (۱۳۶۶)؛ *شرح مثنوی شریف*، تهران، نشر زوآر.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۷۴)؛ *رسالة قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- مزارعی، فخرالدین (۱۳۷۳)؛ *مفهوم زندگی در شعر حافظ*، ترجمه کامبیز محمود زاده، تهران، نشر کویر.
- کاشانی، محمودبن علی (۱۳۶۷)؛ *مصباح الهدایه*، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، نشرهما.
- مستملی بخاری، ابوابراهیم (۱۳۶۵)؛ *شرح التعرف*، تهران، نشر اساطیر.
- مولوی، جلال الدین (۲۵۳۶)؛ *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد، آلن، نیکلسون، تهران، نشر امیرکبیر.
- هانری کربن (۱۳۸۳)؛ *آیین جوانمردی*، ترجمه احسان نراقی، تهران، نشر سخن.
- هروی، حسینعلی (۱۳۶۹)؛ *شرح غزلیهای حافظ*، تهران، نشر خود مؤلف.

